



## درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۱ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۹ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مقام اول: بررسی وجود و عدم کرامت ذاتی در انسان - مبانی کرامت ذاتی انسان -

دسته اول: ۶. عواطف اخلاقی - فرق عواطف انسانی و حیوانی - شواهد - شاهد اول، دوم و سوم جلسه: ۱۹

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### ۶. عواطف اخلاقی

در دسته اول از مبانی کرامت ذاتی انسان، پنج امر را که می‌تواند به عنوان مبنا برای کرامت انسانی ذکر شود را مطرح کردیم و مورد بررسی قرار دادیم.

ششمین مورد عبارت است از عواطف اخلاقی یا وجدان اخلاقی و تعبیراتی مشابه آن مثل خیر اخلاقی یا احساسات و عواطف انسانی. منظور از عواطف و احساسات و وجدان اخلاقی یا عواطف اخلاقی، این است که انسان بدون ملاحظه ایمان و عقیده و با قطع نظر از منطقه جغرافیایی یا نژاد یا جنسیت و رنگ پوست، در درون خودش این عواطف و احساسات را دارد؛ یعنی خداوند متعال به انسان این احساسات و عواطف را عنایت کرده که به واسطه آن اقدام به احسان و نیکی کردن به دیگران می‌کند. مثلاً اگر انسانی ببیند شخصی در شرایط سخت و در بیابان بی‌آب و علف و وحشتناک گرفتار شده به گونه‌ای که از گرسنگی و تشنگی در حال مرگ باشد، طبیعتاً عاطفه انسانی او ایجاب می‌کند که به او کمک کند و او را از مرگ نجات بدهد. در آن لحظه نه آن انسانی که کمک می‌کند برای او مهم است که گیرنده کمک چه عقیده و ایمانی دارد و نه خود او به این امر توجه دارد و قبل از اینکه او دستور از مرام و مسلک و مذهب خودش بگیرد، ندای درونی او را به سوی چنین احسانی سوق می‌دهد. اگر این آدم نجات پیدا کند و سال‌ها بعد دیگران یا خود آن شخص با این فرد مواجه شود، در حالی که نه او را می‌شناخته و نه نشانی از او داشته، خود را موظف به سپاس و تشکر می‌بیند؛ به علاوه، سایرین هم وقتی این را می‌شنوند، تمجید و مدح می‌کنند. اگر همین شخص در آن شرایط سخت بی‌اعتنا از کنار شخص گرفتار عبور می‌کرد و به او کمک نمی‌کرد، اعم از اینکه نجات پیدا کند یا نه، طبیعتاً عکس‌العمل‌ها کاملاً فرق می‌کرد؛ یعنی هم خود آن شخص وقتی بعداً او را می‌دید نگاه دیگری داشت و هم سایرین وقتی این ماجرا را می‌شنیدند، زبان به ملامت و قدح او می‌گشودند.

به هر حال مبنای این احسان همان وجدان اخلاقی است؛ مبنای ستایش دیگران و از جمله خود شخص گرفتار، وجدان اخلاقی است. یعنی همانطور که عواطف اخلاقی و احساساتش او را وادار به کمک کرده، این شخص هم که بعدها از او تشکر می‌کند و احسان متقابلی انجام می‌دهد، این هم بر همان مبنای وجدان اخلاقی است. بنابراین اصل احسان و جزاء الاحسان بالاحسان و مدح عقلاً نسبت به این احسان، ریشه در وجدان اخلاقی انسان دارد و کسی این را منکر نیست.

یک مسئله وجود دارد که آیا این عواطف یک شعبه‌ای از فطرت است یا مستقل از فطرت؟ این بحث جداگانه‌ای می‌طلبد که آیا وجدان یک حوزه‌ای از ادراکات عقل عملی است یا متفاوت است یا همان فطرت است. لکن ما چون اینجا بنا بر فهرست کردن

این مبانی را داریم، می‌توانیم این را به عنوان یک مبنا ذکر کنیم؛ حال یا به عنوان یک عاملی که رجوع به فطرت می‌کند یا به عنوان یک امر مستقل که این شأنیت را دارد که مستقلاً مورد بررسی قرار بگیرد. بنابر بعضی تعاریف و تفسیرها از فطرت، این بازگشت به فطرت کند. ما بنا را بر این می‌گذاریم که وجدان اخلاقی حداقل یک تفاوت‌هایی با فطرت دارد.

سؤال:

استاد: آنها بحث‌هایی است که بعداً ما در رابطه با همه اینها مطرح خواهیم کرد؛ اگر هم چنین چیزی باشد، آنها جنبه کیفر و مجازات دارد. فرق می‌کند اینکه ما بعضی از حقوق و امتیازات مربوط به انسان را به خاطر بعضی از امور از بعضی از اشخاص سلب کنیم عقوبتاً و مجازاتاً، یا بگوییم اینها از اول چنین چیزی را ندارند؛ این خیلی فرق می‌کند. یک نگاه این است که بگوییم انسان بما هو انسان از این مزیت‌ها و امتیازات و نعمت‌های خاص برخوردار است، لکن اگر این گناهان و جرم‌ها را مرتکب شود، عقوبتاً از بعضی از این امتیازات محروم می‌شود. این را بعداً عرض می‌کنیم. ما فعلاً اصل مبنای کرامت ذاتی را ذکر می‌کنیم. ... نه در خصوص عاطفه و وجدان اخلاقی، بلکه در همه این موارد مطرح است. ما در لابه‌لای بحث از این مبانی بعضاً اشاره‌ای به این اشکالات داشتیم، اما یک سری اشکالات عام است که متوجه همه این مبانی است که ما اینها را بعداً ذکر خواهیم کرد. حتی ما مبانی را دو دسته کردیم؛ ما الان دسته اول را می‌گوییم. ما در دسته اول حرف از خلیفه الهی نزدیم؛ مسجود ملائکه بودن را در دسته اول نگفتیم؛ امانت الهی را بر دوش کشیدن ... این دسته اول را می‌گوییم؛ بعد یک دسته دیگری از مبانی برای کرامت ذاتی وجود دارد. وجه اختلاف و تفاوت و امتیاز این دو را هم بیان خواهیم کرد؛ چون اینها بعداً در بحث ما اثر دارد.

### فرق عواطف انسانی با عواطف حیوانی

به هر حال عاطفه انسانی و عاطفه اخلاقی یک امری است که خداوند متعال به بشر داده و هیچ موجودی از این عاطفه برخوردار نیست. ممکن است گفته شود حیوانات هم بعضاً برخوردار از این عواطف هستند؛ ما می‌بینیم در میان حیوانات این عاطفه‌ها مخصوصاً نسبت به فرزندان و وجود دارد؛ غذا دادن مادرانه و مراقبت‌های پدرانه از فرزندان در همه حیوانات وجود دارد؛ ولی دو فرق اساسی بین عاطفه انسانی و عواطفی که در حیوانات وجود دارد، می‌توانیم ذکر کنیم:

۱. عاطفه انسانی آگاهانه و ارادی است؛ اما عاطفه حیوان غیر آگاهانه و غیر ارادی است، به تعبیر بهتر غریزی است. فرق می‌کند که این عاطفه بر مبنای غریزه باشد یا ارادی و آگاهانه. پس غریزی بودن این عاطفه در حیوان و ارادی و اختیاری و آگاهانه بودن آن در انسان، یک نقطه تفاوت بین عواطف انسانی و غیر آن است.

سؤال:

استاد: آگاهانه نیست؛ مثل طفلی که از مادر متولد می‌شود، وقتی گرسنه می‌شود خود به خود گریه می‌کند یا به دنبال پستان می‌گردد برای مکیدن شیر؛ اینها غریزه است و آگاهانه و ارادی نیست؛ ناخودآگاه اتفاق می‌افتد.

۲. غریزه حیوانی در اینطور رفتارها به بیش از دایره فرزندان سرایت نمی‌کند؛ اما در مورد انسان‌ها به هر نوع این عاطفه و احساس وجود دارد؛ حتی ممکن است نسبت به غیر هم نوع و نسبت به حیوانات این اتفاق بیفتد. پس یک گستره بسیار وسیعی دارد، عاطفه حیوانی تا یک محدوده‌ای جلو می‌رود؛ معلوم نیست خودش را برای دیگری به خطر بیندازد و از آنچه که

می‌خواهد بگذرد و از نیاز خودش عدول کند؛ اما در مورد انسان این چنین نیست؛ موارد زیادی هست که انسان‌ها از نیاز خودشان عدول می‌کنند به خاطر دیگران و نیاز خودشان را نادیده می‌گیرند.

لذا عاطفه انسانی به هیچ وجه در هیچ موجودی غیر از انسان وجود ندارد؛ برای این است که ما می‌گوییم این یک کرامت است. ما از اول هم گفتیم که کرامت یعنی یک نعمت خاص و یک امتیاز ویژه که خداوند متعال به انسان بخصوصه عطا کرده باشد و دیگران از آن بهره‌مند نباشند. این یک ویژگی است که خداوند به انسان عطا کرده است. این کرامت، ذاتی انسان است؛ یعنی انسان‌ها قبل از ملاحظه ایمان و عقیده، این احساسات و عواطف در درونشان وجود دارد.

غیر از آن نکته‌ای که در ابتدا گفتیم، اینجا به نظر می‌رسد مناسب است به مسئله دیگری اشاره‌ای شود. البته نمی‌خواهم وارد آن شوم و فقط می‌خواهم یک اشاره کنم؛ یک بحث دیگری اینجا مطرح است که آیا اساساً عواطف و احساسات بشری با وجدان اخلاقی یکی است یا نه؟ آیا عواطف و احساسات موجد وجدان اخلاقی است یا عین وجدان اخلاقی یا با همدیگر متفاوت هستند؟ اینها بحث‌هایی است که باید در جای خودش دنبال شود.

پس ما در اینجا دو ملاحظه داریم؛ یکی امکان بازگشت عواطف و احساسات و وجدان اخلاقی و خیر اخلاقی و عواطف انسانی به فطرت؛ دیگری اینکه آیا خود عواطف و احساسات آدمی با وجدان اخلاقی منطبق است یا اینها دو امر جداگانه هستند؟ گاهی هم وجدان اخلاقی را به گونه‌ای معنا می‌کنند که قابل بازگشت به فطرت است. می‌گویند وجدان اخلاقی همان چیزی است که خیر و شر را به انسان الهام می‌کند و تعلیم می‌بخشد. طبق یک معنا از فطرت، در واقع منشأ خیر در وجود آدمی فطرت است؛ منتها همانطور که قبلاً گفتیم فطرت مخموره؛ منشأ شر در وجود آدمی فطرت است منتها فطرت محجوبه؛ اینها را قبلاً گفتیم. ما با این بحث‌ها فعلاً کاری نداریم؛ عمده این است که انسان از یک کرامت ذاتی اعطایی از ناحیه خداوند برخوردار شده که هیچ موجودی با او در این کرامت سهیم نیست. تعبیر مختلف فنی، چه در علوم روان‌شناسی، چه در علم کلام یا علم اخلاق و عرفان برای معرفی این حقیقت بیان می‌کنند، ما وارد این بحث‌ها نمی‌شویم.

#### شواهد

سه دلیل برای این کرامت می‌توانیم ذکر کنیم.

#### شاهد اول: آیات

شاهد اول، برخی آیات است:

#### آیه اول

آیه ۱ و ۲ سوره قیامت: «لَا أُقْسِمُ بِبَيْتِ الْبَيْتِ \* وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»؛ نفس لوامه و نفس سرزنشگر معلوم است که به چه معناست و این سرزنش و ملامت به چه چیزی تعلق می‌گیرد؛ این اشاره به همان عواطف و احساسات درونی دارد.

سؤال:

استاد: مگر اینکه بگوییم این عاطفه صرفاً نسبت به دیگران نیست؛ یکی از عاطفه‌ها و احساسات آدمی همین است .... معصیت به خدا می‌کند و ظلم به کسی نمی‌کند ... این برمی‌گردد به همان فطرت که گفتیم.

اگر بخواهیم دلالت این آیه را ببینیم، باید بگوییم آن نفس سرزنشگر و آن درون و باطنی که انسان را بر انجام دادن یا انجام ندادن بعضی کارها سرزنش می‌کند؛ آنجایی که باید احسان کند، معلوم است که وقتی احسان نکند از خودش احساس رضایت

ندارد؛ آنجایی که به احسان دیگران پاسخ ندهد، نفسش او را سرزنش می‌کند. در یک ابعادی وجود این نفس سرزنشگر حکایت از همان عواطف و احساسات درونی انسان می‌کند؛ هر چند نفس لوازمه در جایگاهی است که ملامت و سرزنش او منحصر به این امور نیست بلکه یک دامنه وسیع‌تری دارد.

سؤال:

استاد: فرض بفرمایید همان فطرت خدای جوی آدمی، اگر کسی در درون خودش منکر باشد ... یک رفتار شرک‌آلود می‌کند و پای ظلم به دیگران هم مطرح نیست ... فطرت قبل از اعتقاد است؛ اینجا هنوز به اعتقاد نرسیده ... فطرت ربطی به اعتقاد ندارد؛ وقتی می‌گوییم فطرت همه خداجو است، یعنی آن کسی هم که کافر است فطرش خداجو است. اصلاً بحث اعتقاد نیست.

آیه دوم

همه آیاتی که به نوعی دلالت بر وجود یک کانونی در انسان می‌کند غیر از عقل، همان که در فارسی ما از آن تعبیر به «دل» و «قلب» می‌کنیم، این قلب و دل که در قرآن به آن اشاره شده، در قبال سایر اعضا به معنای آن عضو حقیقی جسمی نیست، بلکه به معنای یک کانونی برای عشق و عاطفه و علاقه و احساس است. عقل مرکز تعقل است؛ قلب و دل مرکز علاقات و دلبستگی‌هاست. مثل آیه: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ اینجا سخن از فؤاد به میان آمده است؛ فؤاد همان قلب است؛ منظور از قلب که این قلب مادی در حال تبیین نیست؛ قلب در واقع همان چیزی است که کانون احساسات و عواطف آدمی است. آیاتی از این دست در قرآن هست که اشاره به مرکز ثقل وجودی انسان می‌کند؛ یکی عقل و یکی عشق، یکی استدلال و یکی شهود؛ هر دو هم به عنوان طرق درک حقیقت معرفی شده‌اند.

**شاهد دوم: روایات**

شاهد دوم، روایاتی است که مبین این حقیقت هستند. از جمله آنچه که در داستان بلال پیش آمد؛ وقتی در یکی از جنگ‌ها پیامبر عظیم الشان (ص) ملاحظه کرد که بلال یکی از بازماندگان یهودیان کشته شده در جنگ را از کنار کشته‌ها عبور داد، که زنی به نام صفیه بود، پیامبر (ص) او را توبیخ کرد. بلال او را از کنار کشته‌ها و جنازه‌های عزیزانش (همسر یا فرزند یا برادرانش) عبور داد. این کار به شدت این زن را منقلب کرد؛ شیون و ناله کرد، بر سر و صورتش خاک پاشید؛ وقتی پیامبر (ص) مطلع شد، به بلال فرمود: «انزعت منك الرحمة یا بلال»، آیا رحمت از تو دور شده؟ بلال از اصحاب پیامبر (ص) بود و این رفتار را با یکی از یهودیان انجام داده و بعد از جنگ هم بوده؛ یعنی اینها در مقابل پیامبر (ص) جنگیده‌اند؛ در همین حد که او را از کنار اجساد نزدیکانش عبور داد، پیامبر (ص) به شدت با این تعبیر که رحمت از تو دور شده، با او برخورد کرد. این خیلی معنا دارد. اگر این اشکالی نداشت، اگر مسئله‌ای نبود، پیامبر (ص) چرا بلال را مؤاخذه کند و او را با این لحن مورد خطاب قرار بدهد؟ معنای «انزعت منك الرحمة یا بلال» چیست؟ معنایش این است که رحم نداری. گویا پیامبر (ص) یک نقصی در بلال دیده که او را این چنین مورد خطاب قرار داده است. این یعنی انسان یک عواطف و احساساتی دارد که نسبت به انسان دیگر با هر عقیده‌ای باید اینها را رعایت کند. مسئله حقوق و تکالیف ناشی از این کرامت ذاتی یک بحث دیگری است. اینها چیزهایی است که متأسفانه اصلاً به آنها توجه نمی‌کنیم؛ یعنی اعتقادمان این شده که در مسیری که به نظر ما حق و

درست است، هر کاری می‌توانیم انجام بدهیم؛ برای اینکه احقاق حق است و چون احقاق حق است، پس ما مجاز هستیم با کسانی که در مقابل حق هستند هر رفتاری داشته باشیم.

بحث‌هایی که اینجا دلالت بر استحباب و رجحان می‌کند یا کراهت، ما وارد آن بحث‌ها نمی‌شویم؛ ما الان نمی‌خواهیم که حکم تکلیفی استخراج کنیم. این نهی و توییح پیامبر(ص) جنبه اخلاقی و توصیه ارشادی هم باشد، باز برای اثبات مدعای ما کافی است. چون بالاخره خداوند به انسان چنین چیزی عطا فرموده و این یک کرامت ذاتی برای انسان است.

#### **شاهد سوم: وجدان**

شاهد سوم، وجدان است؛ یعنی آنچه که نزد خودمان می‌یابیم؛ وجدان شاهدهی است که نه استدلال و برهان می‌توان برای آن آورد و نه می‌شود آن را نادیده گرفت. این یک حقیقتی است که هر کسی به درون خودش و به نفس و باطن خودش رجوع کند، به وضوح این را درمی‌یابد که او نسبت به انسان‌های دیگر و نسبت به بعضی از امور، این عواطف و احساسات را دارد و به هیچ قابل انکار نیست.

#### **بحث جلسه آینده**

تا اینجا دسته اول از آن دو دسته‌ای که به عنوان مبنا برای کرامت ذاتی می‌توان ذکر کرد را ذکر کردیم. چند امر دیگر هم به عنوان مبنا می‌توانیم ذکر کنیم که ما اینها را در دسته دوم برده‌ایم؛ مایز بین این دو دسته را ان شاء الله ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»